

# اعتیاد در دانش‌گاه‌های ما

ل.ح. آریان‌پور

(به نقل از مجله‌ی «بازتاب» شماره‌ی ۳ - پائیز ۱۳۵۹)

## اعتیاد در دانش گاه‌های ما

[این گزارش گونه که به خواهش آقای دکتر حبیب‌الله قاسم‌زاده و در پاسخ پرسش‌هایی درباره معتادان دانش‌گاهی نوشته شده است، خاطره‌ها و درد دل‌های بی‌پیرایه معلم ساده‌ای است که از ۱۳۲۸ تاکنون در دانش‌گاه تهران و بسیاری دیگر از دانش‌گاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی خدمت کرده و در طی سال‌ها با ده‌ها هزار دانش‌جو همنشینی و همدلی و همیاری داشته است. چنان‌که انتظار می‌رود، در این گزارش گونه، به اقتضای ملاحظات اخلاقی، از معتادان و بیماران روانی و همچنین خطاکاران اجتماعی به اشاره یاد شده است.]

به کاربردن مکرر بسیاری از داروها مایه عادت‌پذیری یا خوگیری است. برخی از داروهای خوانگیز به علت تأثیرهای عمیق خود، منجر به اعتیاد یا خوی‌ناکی یاداروبارگی می‌شوند.

با اندکی مسامحه می‌توان داروهای خوانگیز را که به شیوه‌هایی چون خوردن و دودکشیدن و بر پوست مالیدن و تزریق کردن در اندام گان (اور گانیسم) راه می‌یابند، دو گونه دانست: داروهای سستی‌آور یا مخدر مانند الکل و تسریاک و مورفین و هرویین و حشیش و ماری‌جوآنا و ال. اس. دی. و مشتقات اسید باربی‌توریک، و داروهای شور‌آور یا مهیج مانند کافه‌این و کوکائین و نیکوتین و مس‌کالین و مشتقات آمف‌تامین.

بسیاری از داروهای خوانگیز - چه آن‌ها که حساسیت را فرو می‌نشانند و چه آن‌ها که نیرو می‌بخشند - ارزش درمانی دارند، چنان‌که مشتقات اسید باربی‌توریک برای زدودن تشنج صرعی، و ال. اس. دی. برای بهبود ناخوشی‌های روانی به کار می‌آیند. با این وصف داروهای خوانگیز اگر دیرزمانی به کار روند، با قطع برخی از بازتاب‌های شرطی سودمند و برقراری بازتاب‌های شرطی زیان‌بخش، به اندام گان لطمه می‌زنند - هم لطمه تنانی و هم لطمه روانی. مثلاً دود تسوتون افزون بر ماده‌های سمی نیکوتین و اوکسید

کربون و اسید سیانیدریک، کربورهای سرطان‌زا نیز دارد. کانتاریدکه با تحریک مجراهای پیشاب، شور جنسی کاذب پدید می‌آورد، به دستگاه تناسلی و دستگاه گوارش گزند می‌رساند و به خون‌ریزی می‌انجامد. ال. اس. دی. موجد بی‌نظمی قلب و اندام‌های بینایی وضعف عمومی و بی‌تعادلی روانی و اختلال تناسلی می‌شود و به همین سبب یکی از سلاح‌های جنگ شیمیایی به‌شمار می‌رود. مشتقات آمفه‌تامین با آن که همانند الکل، می‌سوزند و کالوری می‌زایند، با انگیزختن فعالیت بدنی شدید، اندام‌گان را کوفته می‌گردانند و نیروهای ذخیره آن را از میان می‌برند. بنابراین ورزش‌کارانی که برای تقویت خود از آنها بهره می‌جویند، دچار خستگی عمیق و حتی مسمومیت می‌شوند و به ملال می‌افتند.

بی‌گمان آنچه اندام‌گان و مخصوصاً دستگاه پی را آشفته می‌کند، ادراک و دقت و یاد و عاطفه و اراده را به‌پیشانی می‌کشاند و اندام‌گان را بر آن می‌دارد که در برابر واقعیت‌ها به واکنش‌هایی ناروا و ناخوشایند پردازد. از این‌رو دارو بساره زود یا دیر با واقعیت بیگانه می‌شود و زندگی را دشوار می‌یابد. بیگانگی دارو باره در مورد واقعیت از ادراک او نسبت به زمان به‌خوبی برمی‌آید.

بر روی هم الکل آگین زمان را بس تندپو می‌پندارد. پس به شیدایی (manie) می‌افتد، بیم‌ناکانه به آینده می‌اندیشد، با تأسف یا درد غربت (نوستالژی) به گذشته می‌نگرد و به خاطره‌های آنچه گذشته است، پناه می‌برد. هروین آگین مانند کافئین آگینان و حشیش ناکان زمان را دیرگذر می‌پندارد. پس به افسردگی (depression) می‌افتد، بیم‌ناکانه به گذشته می‌اندیشد. شیفته‌وار به آینده می‌نگرد و به خیال آنچه نیست و نبوده است، پناه می‌برد. قربانی ال. اس. دی. زمان را سربه‌سر اکنونی گسترده می‌انگارد، در اکنون مستغرق می‌شود و بر اثر این استغراق، موقتاً به آستانه ایست یا مرگ روانی می‌رسد.

دارو بارگی مستلزم نیازی است خطیر نسبت به مقداری از یک دارو، همراه با تمایلی شدید برای جذب مقداری بیشتر از آن دارو. بدین سبب دارو باره با آن که از زیان و خطر برکنار نمی‌ماند، نه تنها در خود توان‌رهایش نمی‌یابد، بلکه همواره بیش از پیش به اسارت دارو در می‌آید. چون دارو او را از واقعیت غافل می‌گرداند، آن را رنج‌زدای می‌شمارد، همچنان که پیشینیان به تصریح گیاه نامه‌ها، بوته‌هایی چون خشخاش (زاینده تریاک) و شاه‌دانه (زاینده حشیش) و کوکا (زاینده کوکائین) را «گیاهان شادی بخش» می‌خواندند.

دارو بارگی زاده علت‌های گوناگون است: ناخرسندانی که به قصد سبک‌باری، به دارو می‌گرایند، تفنن‌جویانی که به تحریک کنجکاوی ناروا، دارو آزمایی می‌کنند، ساده‌دلانی که به تقلید دارو بارگان یا به تلقین دارو فروشان، به امید تقویت (مثلاً تقویت جنسی)،

به داروها روی می‌آوردند، بیمارانی که برای درددایی یا بهبود، داروهای سستی‌آور یا شوراانگیز به کار می‌برند - همه دانسته یا ندانسته خود را در حیطه جاذبه دوزخی داروهای خوانگیز قرار می‌دهند.

از میان علت‌های دارو بارگی، آن‌که مهم‌تر است و معمولاً زمینه علت‌های دیگر محسوب می‌شود، ناخرسندی است. برای روشن‌گری این نکته باید بگوییم که زندگی هر فرد انسان بر روی هم تلاشی است به سوی هدف‌ها یا آرمان‌ها، و هدف‌ها یا آرمان‌ها به طور مستقیم یا نامستقیم از نیازهای فرد سرچشمه می‌گیرند و تقریباً تا زمانی که با نیازهای فرد و ارضاء آن‌ها هم‌نوا باشند، برای فرد جاذبه دارند و فعالیت‌های او را برای رفع نیازها تنظیم می‌کنند. هر فرد انسان به اقتضای وضع بدنی و وضع اجتماعی خود، از دم‌زادن تا لحظه مردن، خود را نیازمند چیزها یا کارهایی می‌یابد. پس با سنجیدن و هم‌نوا کردن نیازها، برای خود هدف یا آرمانی ترتیب می‌دهد و به قصد تحقق آن هدف یا آرمان به تکاپو می‌افتد. این تکاپو که وسیله برآوردن نیازهاست، زنده‌ماندن و بالیدن را میسر می‌گرداند. ارضاء نیازمندی‌ها موجب خرسندی یا رضایت می‌شود و عدم ارضاء نیازها موجب ناخرسندی یا عدم رضایت. نیازهایی که فرد را به تکاپو وامی‌دارند نه در جریان زمان از لحاظ کیفیت و کمیت ثابت می‌مانند و نه همه آن‌ها برای زنده‌مانی و بالندگی یا به بیان دیگر، برای تحقق ذات و تعالی شخصیت سودمندند.

در هر جامعه، و دقیق‌تر بگوییم، در هر طبقه اجتماعی هر فرد عمدتاً مطابق امکان‌های اقتصادی و آموزشی خود، دستخوش انبوهی از نیازها می‌شود. برخی از نیازها مثبت یا شخصیت‌پرورند و برخی منفی یا شخصیت‌شکن. نیازهایی مانند نیاز به خوراک و نیاز به دانش که ارضاء آن‌ها برای تحقق و تعالی شخصیت ضرورت دارد، مثبت‌اند و نیازهایی مانند نیاز به تریاک یا نیاز به خرافات که ارضاء آن‌ها به تحقق و تعالی شخصیت لطمه می‌زند و سرانجام ناخرسندی به بار می‌آورد، منفی به‌شمار می‌آیند. پاره‌ای از نیازهای منفی به خودی خود زیان‌بخش‌اند و پاره‌ای بدان سبب که با یک دیگر تعارض می‌یابند، زیان‌بخش‌اند. دو نیاز که ارضاء هر یک از آن‌ها باعث عدم ارضاء دیگری شود، نیازهایی تعارض‌آمیزند. از این جمله‌اند نیاز به بخشندگی و نیاز به مال‌اندوزی یا نیاز به محافظه‌کاری و نیاز به طغیان. هر یک از دو نیاز تعارض‌آمیز، حتی اگر نیازی مثبت باشد، تا زمانی که قادر به طرد نیاز دیگر نباشد، به شخصیت آسیب می‌رساند، زیرا همچنان که عدم ارضاء آن آسیب‌رسان است، ارضاء آن نیز چون مستلزم عدم ارضاء نیاز دیگر است، آسیب‌رسان است.

عدم ارضاء هر نیاز - چه مثبت، چه منفی - به پویایی شخصیت لطمه

ناخرسندی می‌شود، از این رو هرکسی از برآوردن نیازهای خود ناگزیر است. اما هیچ کس یک‌سره از ناخرسندی مصون نمی‌ماند. از یک سو به اقتضای قیدهای طبیعی و محدودیت‌های اجتماعی، ارضاء برخی از نیازهای شخصیت پرور نامیوس و ناخرسندی پرهیزناپذیر است. از سوی دیگر ارضاء نیازهای شخصیت‌شکن، همانند عدم ارضاء آن‌ها، مایه ناخرسندی است.

هیچ جامعه‌ای نیست که بر اثر نیازهای مزاحم - چه نیازهای مثبت برآورده نشده و چه نیازهای منفی برآورده شده یا برآورده نشده - در معرض ناخرسندی‌ها نباشد. ولی در جامعه‌های طبقه‌مند بر اثر سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر و وفور تعارض‌های اجتماعی و برخورد تک‌روی‌ها و خودخواهی‌ها، انبوهی از تحمیل‌ها و محدودیت‌ها و محرومیت‌های گوناگون پدیدمی‌آید. از این رو نه تنها بسیاری از نیازهای مثبت مردم برآورده نمی‌شوند، بلکه نیازهای منفی فراوان (که زمینه را برای مصرف اقتصادی زاید هموار می‌کنند) بر مردم تحمیل می‌شوند. در وضعی این‌گونه، آرمان‌های همگان مخصوصاً آرمان‌های طبقه محکوم یا مقرون به مصلحت نیستند و یا درست تحقق نمی‌پذیرند.

بنابراین جامعه‌های طبقه‌مند چه اکنون و چه در گذشته ناخرسندی‌های فراوان به بار می‌آورند، و بسیاری از مردم آن جامعه‌ها برای رهایی از ناخرسندی‌ها، به غفلت‌زدگی یا بی‌خودی پناه می‌برند. پس داروهای خوانگیز لازم می‌آیند و داروبارگی (و نیز روان‌بیماری که معمولاً با داروبارگی ملازمت دارد) به عنوان نیازی منفی‌گریبان جامعه را می‌گیرد. داروباره آنچه را که باید با مبارزه فعال در جامعه بیابد، به وجهی منفعل در دارو می‌جوید، چنان‌که روان‌بیمار آنچه را که باید با مبارزه فعال در جامعه بیابد، به وجهی منفعل در روان‌بیماری می‌جوید. در این صورت باید گفت که داروباره همانند روان‌بیمار، به بهانه یا برای نجات خود از مزاحمت نیازهای منفی و مرارت نیازهای برآورده نشده، نیازی گزنده‌تر بر نیازهای خود می‌افزاید.

همه گروه‌های اجتماعی در معرض تهدید داروبارگی قراردارند. ولی درس‌خوانده‌ها بدان سبب که عموماً از قشرهای میانه برمی‌خیزند و در برابر دو قطب بالا و پایین جامعه، پایگاهی سست و متزلزل دارند، بیش از گروه‌های دیگر از داروبارگی و همچنین روان‌بیماری گزند می‌بینند.

در جامعه‌های سرمایه‌دار امروزی مخصوصاً آن‌ها که مرحله انحطاط خود یعنی مرحله امپریالیسم را می‌گذرانند، همه مردم به علت تباهی‌های عمومی جامعه و از آن جمله تکیه آن بر مصرف زاید، هم اسیر نیازهای برآورده نشده و بازیچه نیازهای منفی مزاحم می‌شوند و هم به خوی ناکی‌ها یا خوگیری‌های خطرناک انسان‌شکن گرفتار می‌آیند:

خوگیری به تبعیض‌های طبقه‌ای، خوگیری به پول‌سالاری، خوگیری به تک‌روی، خوگیری به تبعیض‌های طبقه‌ای، خوگیری به پول‌سالاری، خوگیری به تک‌روی، خوگیری به کلیسایبازی، خوگیری به لذت‌های منفی، خوگیری به روان‌بیماری، خوگیری به داروهای غفلت‌آور....

در قبله‌گاه سرمایه‌داری - ایالات متحده آمریکا - حفظ جوانان در برابر داروگرایان و داروفروشان کاری نشدنی است. داروهای خوانگیز گوناگون به فراوانی در دسترس همگان قرار دارند و سازمان‌هایی گسترده و فردهایی آراسته ظاهر علناً برای ترویج دارو-بارگی و بی‌بندوباری و آشفته‌زیستی فعالیت می‌کنند، چنان‌که تیموتی لری، استاد دانش-گاه نام‌دار هاروارد با ترویج داروی کشنده ال. اس. دی.، دانش‌جویان را برای «عروج روحی» به «انجمن شهود روانی» خود فرا می‌خواند.

ایران در عصر استبداد پهلوی مانند بسیاری دیگر از کشورهای جهان به اصطلاح «سوم» برای سم‌فروشان خارجی و داخلی بازاری سودآور بود. داروهای خوانگیز گوناگون علاوه بر آن که در داخل کشور تهیه می‌شدند، از ورای همه مرزها به استثنای مرزهای ایران و شوروی، به میهن ما راه می‌یافتند و در زیر چتر حمایت طبقه حاکم مورد خرید و فروش قرار می‌گرفتند. با اطمینان می‌توان گفت که علی‌رغم ادعای سازمان ملل متحد در مورد نظارت بین‌المللی بر تهیه و تجارت داروهای خوانگیز و علی‌رغم تظاهر رژیم پهلوی در مورد تعدید کشت و استعمال تریاک و ممنوعیت داروهای خوانگیز دیگر، در طی نیم قرن گذشته، متأسفانه نسبت داروبارگان کشور ما نه تنها پایین نیامد، بلکه همواره به موازات شدت‌گیری دیکتاتوری، بالا رفت، و دریغاً که بیش‌تر داروبارگان از جوانان و نوجوانان بودند. مطابق آماری که در ۱۳۵۳ انوشیروان پویان، وزیر بهداشتی آن‌زمان در «سمپوزیوم اتیولوژی اعتیاد» به میان نهاد (و مسلماً کمتر از آن است که باید باشد)، ۶۰ درصد تریاک‌ناکانی که به مؤسسه‌های درمانی مراجعه می‌کردند و ۸۰ درصد هرویین‌آگینانی که به آن مؤسسه‌ها مراجعه می‌کردند، از ۴۰ سال کمتر داشتند. (اتیولوژی اعتیاد، زیر نظر عماد محتمشی‌پور، تهران، ۱۳۵۳، ص بیست و چهار).

در طی سی سال گذشته که به نام یک معلم ساده، عهده‌دار خدمتی ناچیز بودم، به حکم وظیفه، در ضمن تلاش در جهت روشن‌اندیشی و وارستگی و بیداری انقلابی نسل نو، اندکی با نوجوانان و جوانان آشنا شدم و از مخاطره‌هایی که بر اثر خودکامگی طبقه حاکم داخلی و یکه‌تازی امپریالیسم خارجی، گریبان همه مردم مخصوصاً دانش‌جویان را گرفته بود، کمابیش خبر یافتیم. اما برنگاشتن وضع پریش دانش‌جویان و برشمردن گرفتاری‌های آنان مستلزم مجالی فراخ است و البته در این گزارش گونه‌ای که منحصر به مخاطره‌ها و

نکته‌هایی درباره بی‌داد اعتیاد در دانش‌گاه‌هاست، نمی‌گنجد.

در دهه‌های اخیر دانش‌جویان ما بیش از سایر مردم از نیازهای برآورده نشده و نیازهای منفی مخصوصاً نیازهای تعارض‌آمیز آسیب دیدند و به ناخرسندی افتادند. بسیاری از دانش‌جویان ما به علت فقر اقتصادی، از خوراک کافی و مسکن شایسته و تفریح سالم کم- بهره بودند و به آسانی خواندنی‌های آموزنده به دست نمی‌آوردند. از این‌ها بسالتر، به سبب فقر آموزشی، شیوه‌های آموخته‌درست‌اندیشی و حقیقت‌پژوهی را به درستی نمی‌شناختند، بر جهان‌بینی سنجیده‌ای دست نمی‌یافتند، مصالح راستین طبقه و جامعه و جهان خود را تشخیص نمی‌دادند. در نتیجه، به فراخور نیازهایی شخصیت‌شکن که طبقه حاکم از راه‌های گوناگون مخصوصاً از راه مدرسه و رسانه‌های توده‌گیر بر آنان تحمیل می‌کرد، شکار آرمان‌های ناروا می‌شدند - آرمان‌هایی که از لحاظ آن‌ها، زیستن همانا تحقق فردیت است و تحقق فردیت در مقام یافتن و پول اندوختن و تجمل انباشتن و خوش‌خفتن و برآمیختن و باده‌گساردن و قمارباختن و... است.

اما چنین آرمانی با همه فریبندگی بهیمی خود، ضامن خرسندی دانش‌جویان نبود. زیرا از یک طرف محدودیت‌ها و تحمیل‌های اجتماعی عملاً اکثر دانش‌جویان را از دست-یابی یا حتی نزدیکی به آن آرمان ابله‌فریب باز می‌داشت، و از طرف دیگر آرمان‌زندگی طبقه کارگر که بر مردم دوستی و انقلاب‌گرایی استوار است و در عصر حاضر بر اثر توان‌یابی آن طبقه و نیروگیری جنبش‌های انقلابی داخلی و خارجی، جاذبه‌ای عظیم یافته است، دانش‌جویان را نسبت به آرمانی که بر آنان تحمیل شده بود، مردد یا بدبین می‌گردانید. از این‌رو همه گروه‌های دانش‌جویی جز معدودی که یا اصلاً به طبقه‌های زحمت‌کش تعلق داشتند و یا با جذب آرمان استوار طبقه کارگر، از آرمان کج بنیاد طبقه سرمایه‌دار می‌رهیدند، به ناخرسندی می‌زیستند.

فراوان بودند دانش‌جویان و حتی دانش‌آموزان ناخرسندی که به شیوه ناخرسندان سال‌مند، برای تحمل‌پذیرگردانیدن زندگی خود، آگاهانه یا ناآگاهانه، از آنچه غفلت یا بی‌خبری می‌آورد، بهره می‌جستند - داروهای خوانگیز. بیش از بیست سال پیش در دبیرستان پسرانه البرز دو برادر سیزده ساله و شانزده ساله را به هرویین مبتلا یافتم و در دبیرستان دخترانه ایران، به دخترانی برخوردی که سیگار حشیش‌دار می‌کشیدند. در ۱۳۳۴ در مؤسسه علوم اداری دانش‌گاه تهران، دانش‌جوی مبارز آن زمان، محمد نخشب‌گله می‌کرد که «ر»، یکی از استادان آمریکایی، در کتابخانه (که زیر نظارت او بود) سیگار ماری‌جوآنا می‌کشید و ویسکی می‌نوشد و مست به کلاس می‌رود. در دهه‌چهل دانش‌جویان خبر آوردند که برخی از استادان در مؤسسه روان‌شناسی دانش‌سرای عالی و برخی از

استادان و دانش‌جویان مشترکاً در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانش‌گاه تهران می‌گساری می‌کنند. در دهه پنجاه آگاه شدم که در سرسراهای دانش‌گاه «پهلوی» شیراز و در سرداب دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی دانش‌گاه تهران علناً به خرید و فروش هرویین و حشیش می‌پردازند و در دانش‌گاه کرمان برخی از دانش‌جویان به برخی از استادان حشیش تعارف می‌کنند و در محیط دانش‌کده پارس کسی از تزریق هرویین پروایی ندارد.

وضع داروبارگان جوان و نیز روان‌بیماران جوان که با شتابی روزافزون از همه زیبایی‌های زندگی بی‌بهره می‌شدند و به کام مرگی زودرس فرو می‌افتادند، رقت‌آور بود. بارها از مشاهده مرگ فجیع دوستان رنجور خود به سوک نشستم و بی‌اختیار بر زبان آوردم: هنگام آن که گل دمد از صحن بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان هنگام آن که شاخ شجر نم کشد زابر بی‌آب ماند نوگل آن تازه بوستان تلخ بود مرگ «ش‌ج» داروباره در آن‌گاه که پزشکی برجسته بود، تلخ بود مرگ «رف» داروباره و روان‌بیمار در آن‌گاه که نویسنده‌ای ژرف‌بین بود، تلخ بود خودکشی «ش‌ی»، دانش‌جوی ژرف‌نگر داروباره پس از ترك دانش‌گاه آمریکایی بیروت، تلخ بود خودکشی «ا»، دانش‌جوی روان‌بیمار دانش‌سرای عالی...

دریافتن دانش‌جویان ناب‌هنگار که بر اثر گرفتاری‌های تنانی یا روانی، آموختن و بر روی هم، زبستن را دشوار می‌یافتند، برای دانش‌گاہیان جامعه دوست پرهیزناپذیر بود. پس به نوبه خود درصدد برآمدم که در جریان انگیزختن دانش‌جویان مبارز و همکاری در انتشار شب‌نامه‌های آنان و کمک به تدارک نان و پناه‌گاه برای مبارزانی که در خطر بودند، علیه گرفتاری‌های روانی دانش‌جویان هم تلاشی کنم. این تلاش مسلماً تلاشی ناچیز بود و اگر مختصر توفیقی در پی داشت، همانا از برکت یآوری‌های بی‌شائبه یاران مشفق بود که در طی سال‌ها در میان معلمان و به‌ویژه دانش‌جویان متعهد یافتم. بنابراین گرمی‌باد یاد آن یاران همدل، یاران سال‌ها، معدودی معلم و انبوهی دانش‌جو - دانش‌جویانی که در آغاز هر دوره آموزشی خورشیدوار محیط دانش‌کده‌ها و چشمان و دل‌های ما معلمان را روشن می‌گردانیدند و در پایان دوره همچون کشتی‌هایی پرشکوه که از دیده کرانه‌نشینان ناپدید می‌شوند، در اقیانوس زندگی گم می‌شدند!

از دیدگاه من و یارانم، دانش‌جویان ناب‌هنگار یا گرفتار (handicapped) مشتمل بر سه گروه بودند: داروبارگان، روان‌بیماران و کاستاران. داروبارگان به علت اختلال بدنی و بی‌اعتدالی ذهنی از تنظیم رفتار خود باز می‌ماندند، روان‌بیماران به علت روان‌نژندی (پسیکونوروز) یا روان‌پریشی (پسیکوز)، برای آموختن آمادگی نداشتند. کاستاران (defectives) به علت کاستی‌های تنانی و روانی مانند لکنت زبان و نابینایی



و فلج بخشی از پیکر و نقص‌های دستگاه پی، در اجرای کارهای دانش‌جویی به اشکال برمی‌خوردند. روان‌بیماران داروباره و داروبارگان کاستار و کاستاران روان‌بیمار نیز وجود داشتند.

تلاش‌های من و یارانم برای بهبود دانش‌جویان و احياناً دانش‌آموزان گرفتار، محدود ولی متنوع بودند - از بحث و سخن‌رانی و قلم‌فرسایی تا هم‌آموزی و همکاری و درمان عملی. تا حد امکان با جوانان و نوجوانان گرفتار محسور می‌شدیم. آنان را به کار خلاق و ورزش‌های گوناگون مخصوصاً کوه‌نوردی می‌کشاندیم. برای آن که زشتی سیمای نابه‌هنجاری‌ها را دریابند و از ملاحظه دردهای دردمندان دیگر، دردهای خود را از یاد برند، کراراً با آنان به بیمارستان‌های جسمی و روحی و آسایش‌گاه‌های ترك‌اعتیاد و حتی زندان و گورستان می‌رفتیم و داوطلبانه لختی از اوقات هفتگی خود را برای یاری‌رسانی به دردمندان به‌ویژه دردمندان جوانی که در آسایش‌گاه‌ها بستری بودند، تخصیص می‌دادیم. دانش‌جویان نابه‌هنجار را به برنامه‌سازی و کار منظم و فرار از خیال‌بافی بر-می‌انگیختیم و مخصوصاً می‌کوشیدیم که نیازهای مثبت بزرگ آنان را کشف و طرح کنیم تا بلکه آن نیازها به‌صورت آرمان‌های پرکشش درآیند و بتوانند آنان را برای مبارزه روان‌بیماری یا داروبارگی بسیجیده گردانند.

چون از صمیم دل تلاش می‌کردیم و از یاورانی نیک‌خواهانی مانند فقید دکتر محمد-باقر هوش‌یار و فقید دکتر اسدالله بیژن و فقید دکتر محمد معین و فقید جلال آل‌احمد و دکتر علی‌اکبر سیاسی و عبدالله انوار و دکتر عباس اکرامی برخوردار می‌شدیم، در کار خود بی‌توفیق نبودیم. به‌خوبی از عهده‌تحلیل روانی و تقویت معنوی و راهنمایی‌بیماران برمی‌آمدیم و داروبارگی‌ها و روان‌نژندی‌های خفیف را می‌زدودیم. برای درمان روان-پریشی‌ها و داروبارگی‌های شدید، بیماران را به مؤسسه‌های دولتی و خصوصی مخصوصاً بیمارستان روزبه و بیمارستان رازی امین‌آباد، آسایش‌گاه بیمه کارگران و آسایش‌گاه رضاعی می‌فرستادیم و از درمان‌گران برجسته‌ای چون فقید دکتر مسعود میربها و دکتر ابراهیم امانت و دکتر ولی‌الله اخوت و نیز دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی، رئیس اداره بهداشت روانی وزارت بهداشتی و دکتر مرتضی‌مشایخی، پزشک مردم دوست بهره می‌جستیم.

به‌مرور زمان دریافتیم که در جامعه ما مبارزه علیه ناهنجاری‌ها با مانع‌های فراوان روبه‌روست:

۱. در جامعه ما بسیاری از مردم، داروباره و روان‌بیمار و کاستار را به‌دیده تحقیر یا تنفر می‌نگریستند و درمعالجه آنان جهد بلیغ نمی‌نمودند.

۲. تادهه پنجاه دارای هیچ‌گونه مؤسسه توان‌بخشی نبودیم، و مؤسسه‌های درمانی

ما هم معالجه ناهنجاران را کفایت نمی‌کردند. پیش از انقلاب اسلامی ایران شماره تخت-های بزرگ‌ترین مرکز دارو زدایی ما (بیمارستان معتادین تهران) از ۱۲۵ در نمی‌گذشت. ۳. مؤسسه‌های درمانی ما سازوبرگ کافی و سازمان‌سنجیده نداشتند و از این گذشته از رعایت مصالح بیماران غفلت می‌ورزیدند و مثلاً به‌جای آن که بیماران را به‌شیوه‌ای شایسته رده‌بندی کنند، آنان را بدون توجه به‌تجانس سنی یا اخلاقی یا مرضی در کنار یک‌دیگر بستری یا - بهتر بگوییم - زندانی می‌کردند. از این‌رو برخی از بیماران از مؤسسه‌های درمانی می‌گریختند و برخی در قفس مصاحبان ناجنس، به ناهنجاری‌های جدیدی دچار می‌شدند و حتی برخی از کج‌روی‌های اجتماعی را می‌آموختند.

۴. در جامعه ما روان‌پزشک و مددکار اجتماعی نادر بودند. بنا بر آمارهای مکرر نظام‌پزشکی، پیش از انقلاب اسلامی، فقط ۱۳۵ پزشک اعصاب و روان و چندصد مددکار در سراسر ایران خدمت می‌کردند. چون ۸۰ درصد اینان در تهران به سر می‌بردند، می‌توان نتیجه گرفت که در تهران هر ۲۴۴،۰۰۰ تن و در شهرستان‌ها هر ۱،۱۱۵،۰۰۰ تن بیش از یک تن پزشک اعصاب و روان در دسترس نداشتند.

۵. بسیاری از درمان‌گران ما سخت بر دارودرمانی تکیه می‌زدند و معمولاً با روشی یک‌نواخت همه بیماران را مورد معالجه قرار می‌دادند، حال آن‌که هر بیمار برای خود جهانی مستقل است و باید در پرتو روش‌های گوناگون و از آن جمله، روان‌درمانی و کاردرمانی، او را شناخت و درمان کرد.

۶. سازمان‌های بهداشتی و آموزشی، خود را مکلف به مبارزه با دارو بارگی و روان‌بیماری و کاستاری نمی‌دانستند. بارها توجه مؤسسه‌های آموزش عالی و وزارت علوم و آموزش عالی و وزارت آموزش و پرورش و وزارت بهداشتی و بهزیستی را نسبت به گرفتاری‌های مهلك نسل نو جلب کردیم. بارها خواستیم که در آغاز هر دوره آموزشی دانش‌جویان و دانش‌آموزان را از لحاظ سلامت‌تنانی و روانی مورد معاینه قرار دهند و برای درمان و توان‌بخشی آنان، مؤسسه‌هایی شایسته برپا دارند. بارها خواستار شدیم که نسل جوان را از تفریح‌های سالم برخوردار گردانند و مخصوصاً ورزش بدنی را به‌صورت درسی اجباری درآورند و جوانان و نوجوانان را از ورزش دوستی (که برترین جلوه آن تماشای مسابقه‌ها و دست‌ک‌زدن و هورا کشیدن بود) به ورزش کاری سوق دهند. اصرار ورزیدیم که وظیفه اصلی آموزش و پرورش انتقال دانستنی‌ها نیست، القاء آرمان‌های معنوی بزرگ است. اعلام کردیم که شخصیت معلم مرتبه‌هایش از محتوای درس‌ها در تربیت دانش‌آموزان و دانش‌جویان مؤثر است و باید در گزینش و پرورش معلم بر وجه اخلاقی شخصیت او پا فشرده.

اما در مقابل تقاضاهای پیاپی ما، هیچ يك از مسئولان مؤسسه‌های دولتی پاسخی مثبت ندادند. تنها يك وزیر با تأسیس سازمان توان‌بخشی و بسط برخی از سازمان‌های درمانی گامی در این راه برداشت.

۷. چنان‌که سال‌ها پیش گفتم و به در دسر افتادم، طبقه حاکم به قصد بازداشتن جوانان ما از مبارزه، می‌کوشید که با ترویج سبک‌سری و ولنگاری و شهوت‌رانی و پول‌دوستی و مقام‌طلبی، آنان را هرچه بیشتر، به ناتوانی جسمی و روحی کشاند. از این‌رو باطناً از مجاهده علیه نابهنجاری‌های شخصیت‌خشنودنبود و عملاً آن را خنثی می‌کرد. معلمان در این باره خاطره‌های بسیار دارند.

سال‌ها پیش چون در دبیرستان دخترانه ایران موضوع اعتیاد برخی از دانش‌آموزان آن دبیرستان را پیش کشیدم، خانم «ج»، مدیر درباری دبیرستان در میانه سال آموزشی مرا به ترك دبیرستان خواند.

به خواهش دانش‌جویان به «ب»، رئیس دانش‌سرای عالی (که بعداً مرا به اتهام «اهانت به اعلیحضرت» اخراج و گرفتار پلیس کرد) اطلاع دادم که عصر هنگام برخی از استادان در گوشه‌ای از مؤسسه روان‌شناسی دانش‌سرا بساط می‌گساری می‌گسترند. «ب» ناشکیبانه در پاسخ من چنین متعرض شد: «به دانش‌جویان چه مربوط است! مگر محتسب‌اند؟» از سخن او به حیرت افتادم، زیرا در آن زمان نمی‌دانستم که خود او قماربازی دائم‌الخمر است!

به سبب بیماری و برای دوری از هوای آلوده تهران به سیرجان رفتم. در آن شهر پی بردم که علاوه بر خیل تریاکیان سال‌مند، صدها نوجوان و جوان و از آن جمله، ورزش‌کاران و حتی معلمان ورزش به تریاک و حشیش روی برده‌اند و از این مخوف‌تر، نونهالان دودخورده دودخواه نیز معدود نیستند. به کمک برخی از سپاهیان دانش و سپاهیان بهداشت برای کشف دامنه رسوخ تریاک و حشیش به کاوش پرداختم و به اقتضای سادگی معلمان خود، در هر مجلسی سخن از مخاطره‌های دارو بارگی به میان آوردم و نسل نو را به ترك آن برانگیختم.

چند هفته پس از ورود من به سیرجان، شاه‌زاده‌ای که در آن شهر اقامت داشت، مرا احضار کرد، این «والاحضرت شاه‌پور» بر بخش پهناوری از کشت‌زارهای آباد سیرجان چنگ انداخته و بی‌پروا به تریاک‌کاری و تریاک‌فروشی و تریاک‌کشی مشغول بود، همچنان که «والا گهر»، خواهرزاده او در بخش دیگری از کشت‌زارهای آن شهرستان برای بهره‌کشی فلاحتی سازمان گسترده به وجود آورده بود. بی‌گمان برخورد باشاه‌پور تریاک‌کی تریاک‌کار تریاک‌منش (که به زودی به عنوان «کشاورز نمونه‌سال» از دست «برادر تاج‌دار» خود

جایزه گرفت) از تحمل من خارج بود. پس به‌بهانه کوتاهی اقامت خود در سیرجان، از تشریف به‌حضور ایشان سر باز زدم. ولی بیش از دو - سه روز نگذشته بود که مأمور سازمان اطلاعات و امنیت کشور گریبان مرا گرفت. تجسس کردند که برای چه به سیرجان آمده‌ام و با سپاهیان دانش و بهداشت چه کاری دارم و چرا در «امور محلی» مداخله می‌کنم. آن‌گاه «صلاح» مرا در ترک سیرجان دانستند.

در تهران تماس‌های من و یارانم با دانش‌جویان بدون هیچ‌گونه تظاهر و حتی با احتیاط تمام صورت می‌گرفتند. با این وصف از نظر مقامات دانش‌گاهی و پلیسی پوشیده نماندند و البته مورد مخالفت قرار گرفتند. معترض بودند که من «بیش از حد» بادانش-جویان گرم می‌گیرم و در عروسی و عزای آنان شرکت می‌کنم و محض «مقاصد دیگر» مقررات دانش‌گاه را در مورد نام‌خوانی (حاضر و غایب کردن) و امتحان و نمره‌گذاری و حضور در جلسه‌ها و شرکت در مراسم رسمی و جز این‌ها زیر پا می‌گذارم و از اجرای «برنامه مصوب» طفره می‌روم. از دیدگاه آن‌ها، بی‌اعتنائی به مقررات صوری، و بیش‌از آن، تماس نزدیک معلم و دانش‌جو ناصواب بود. پس به کرات من و یارانم را احضار کردند و اخطار کردند و تهدید کردند و بعضی از همکاران محترم دانش‌گاهی را به‌عنوان «جاسوس تمام‌وقت» بر ما گماردند. ولی ما که خود را از هر خطائی مبرا می‌دیدیم و ضمناً به‌محبت و حمایت بی‌غل و غش هزاران بلکه ده‌ها هزار دانش‌جو متکی بودیم، خدمت کوچک خود را کم‌ابیش ادامه دادیم.

به‌جاست اگر ادعا کنیم که طبقه حاکم از ناهنجاری‌های دانش‌گاهیان مخصوصاً داروبارگی و روان‌بیماری آنان خشنود بود و بهره می‌برد. زیرا داروبارگان و روان-بیماران گذشته از آن‌که معمولاً از لحاظ مبارزه سیاسی عقیم می‌شدند، به‌سبب درهم-شکستگی شخصیت، درموردهای بسیار زیر بار تحمیل‌های پلیس می‌رفتند و احیاناً به‌زیان دانش‌گاهیان دیگر، تن به همکاری می‌دادند.

پلیس «ا»، دانش‌جوی روان‌بیمار دانش‌سرای عالی را که در نتیجه بده‌کاری به‌زندان افتاده بود، به‌همکاری خواند و وعده داد که اگر دست به جاسوسی زند، او را از مضیقه مالی خواهند رها کرد. دانش‌جوی بیمار آن‌اندازه متشخص بود که نپذیرد و سرانجام تن به خودکشی دهد.

در سال ۱۳۵۱ که نیکسون، جمهور سالار ایالات متحده آمریکا به ایران آمد، هنگامی که موکب او در خیابان پارک‌وی (بزرگ‌راه رسالت کنونی) به ناحیه کوی دانش‌گاه تهران رسید، دانش‌جویان از ورای دیوارها اتوموبیل او را سنگباران کردند. پس پلیس سبعانه به کوی دانش‌گاه ریخت و جمعی از دانش‌جویان را گرفت و به‌زندان برد. در آن میان

«پ»، دانش‌جوی نابینا را هم که در دانش‌کده علوم تربیتی دانش‌گاه تهران درس می‌خواند، به زندان انداختند، مدت چند ماه نگاه‌داشتند و سپس رها کردند، با این شرط که از آن پس منظم‌اً درباره دانش‌جویان ساکن کوی دانش‌گاه برای آنان خبر برد. «پ» با آن که رنج زندان رفتن را از توان خود بیرون می‌دید، به آن شرط عمل نکرد و چون مورد تهدید شدید قرار گرفت، به اضطراب عمیق گرفتار آمد. عبدالرضا احمدی، دانش‌جوی متعهدی که پس از سال‌ها مقاومت، در جریان انقلاب اسلامی زخمی شد، شبانه به قصد چاره‌جویی، او را به‌خانه من آورد. «پ» را دلداری دادم و از او خواستم که یا دلاورانه نزد پلیس رود و به‌بهانه نابینایی، با قاطعیت از «کسب اطلاعات» اظهار عجز کند یا دانش‌کده را رها کند و چندگاه در خانه‌ای خالی که در اختیار داشتیم، مخفی شود. راه اول را برگزید. ولی بر اثر فشارهای مداوم روان‌بیمار گردید.

«ص»، یکی از دانش‌جویان پرشور آذربایجان در زندان چنان درهم شکست که به‌اغوای داروبارگان داخل زندان، به‌هروین خو گرفت. با وجود این گرفتاری، پس از رهایی، از مبارزه دست برداشت. مجدداً در صدد دستگیری او برآمدند. اما به تهران گریخت. يك دانش‌جوی آذربایجانی که او را پناه داده بود، چون نمی‌توانست او را در برابر پلیس حفظ کند و به‌او دارو رساند، محرمانه از من کمک خواست. بی‌درنگ بیمار را نزد دکتر امانت فرستادم و برای مداوا از او چاره‌جویی کردم. برای آن که بیمار از نظر پلیس دور ماند، او را در آپارتمانی که در خیابان نادرشاه (خیابان میرزای شیرازی کنونی) اجاره کرده بودیم، جای دادم و به‌تداوی خود برانگیختم. چند هفته پس از معالجات مقدماتی، به‌یاری برخی از دانش‌جویان آموزش‌گاه خدمات اجتماعی (مددکاری)، او را با نام مبدل در بیمارستان رازی بستری کردم. در پرتو همت عالی خود بهبودیافت. بدبختانه همه دانش‌جویان گرفتار این‌چنین بلند همت نبودند و مانند «ص» رستگار نشدند. مثلاً «د»، دانش‌جوی روان‌بیمار کار و نان نداشت. ولی آوازی خوش داشت و هنرپیشگی را داروی درد خود می‌پنداشت. دانش‌گاه را رها کرد، ولی در هیچ تأثیری پذیرفته نشد. به امید آن که بهبود یابد، او را به‌هنرپیشه معروف، رضا ارحام‌صدر معرفی کردم تا با کمک ارحام‌صدر در شهر اصفهان در تماشاخانه سپاهان به کارآموزی پردازد. اما بر اثر رفتار نابه‌هنجار خود به‌زودی از تماشاخانه رانده شد و به‌چنگ پلیس افتاد. بعداً دانش‌جویان خبر دادند که به‌خدمت ساواک درآمده و ظاهراً برای جاسوسی درمورد کنفدراسیون دانش‌جویان که به‌تازگی به‌وجود آمده بود، به ایالات متحده آمریکا فرستاده شده است. کاش چنین نباشد!

دستگاه پلیس طبقه حاکم درموردهایی که از بیم افکار عمومی یا واکنش دانش-

جویان، دستگیری یاسرکوبی مستقیم دانش‌گاہیان را صلاح نمی‌دید و همچنین درموردہایی که می‌خواست میان دانش‌گاہیان یا روشن‌فکران غیردانش‌گاہی اختلاف اندازد، معمولاً به‌طور نامستقیم عمل می‌کرد. مثلاً کوشش می‌کرد تا به‌وسیله مزدوران دانش‌گاہی خود، دانش‌کده یا برخی از کلاس‌های آن را علیه معلم یا دانش‌جوی مزاحم بشورانند یا بارسانه‌های توده‌گیر، دیگران را نسبت به او بی‌اعتماد گردانند. از این‌رو همچنان که عملاً دانش‌گاہیان را به‌اسارت عارضه‌های تباهی آور درمی‌آورد، مزاحمان دانش‌گاہی خود را به تباهی‌هایی مانند داروبارگی و روان‌بیماری و فساداخلاق و حتی وابستگی به پلیس و جاسوسی برای اجنبی متهم می‌کرد.

دریک مورد به‌اندیشه آن که دانش‌جوی مبارز آن‌زمان، بیژن جزینی را منفور گردانند، در دانش‌گاہ تهران تهمت‌هایی بدو بستند و به‌ناحق او را فاسدالاخلاق جلوه‌دادند. درمورد دیگر برای انصراف جوانان از جست‌وجوی علت مرگ معلم و نویسنده غیور، صمد بهرنگی، به‌دروغ شایع کردند که بهرنگی در حال مستی به‌رودخانه پریده و غرق شده است.

درمورد دیگر، از روی بدسگالی درباره دو شخصیت محبوب دانش‌جویان، یعنی معلم و شاعر انقلابی، سیاوش کسرای و نویسنده آزادی‌خواه، دکتر مصطفی رحیمی به‌دروغ پراکنی پرداختند و آن‌دو را معتاد به‌داروهای مخدر معرفی کردند.

درمورد دیگر برای دور داشتن دانش‌جویان از استاد روشن‌اندیش، دکتر فرهاد نعمانی، نامردمانه دست به کوشش زدند تا او را از وابستگان خود شمارند. همچنین به‌استاد و نویسنده آزاده، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی و استاد و نویسنده هنرمند، دکتر سیمین دانش‌ور که چون مادری فداکار برای دانش‌جویان زحمت می‌کشید، تهمت‌های ناجوانمردانه مشابهی بستند.

درمورد دیگر به موازات کشانیدن هنرآفرینان و نقادان به مجادله‌های بیهوده بازننده و بزرگ کردن نقطه‌های ضعف نویسندگان و شاعران و موسیقی‌پردازان و پیکر‌سازان، محیلانه کوشیدند که گروهی از نویسندگان و شاعران پرنفوذ مانند دکتر علی شریعتی و دکتر رضا براهنی و دکتر غلام‌حسین ساعدی را روان‌بیمار شمارند. برای این منظور به میانجی یکی از استادان دانش‌گاہ ملی که کلینیک روان‌شناسی یا - به قول دانش‌جویان - «دکان روان‌شناسی» داشت، دانش‌جویان یک کلاس را برانگیختند که برای تدارک کتابی در زمینه روان‌شناسی نویسندگان و شاعران معاصر ایران، هر کدام به کمک پرسش‌نامه‌ای که نسخه‌های آن در کلاس توزیع شدند، شخصیت یکی از نویسندگان یا شاعران بلند-

آوازه را از روی اثرهای او و با تکیه به انحراف‌های روانی موردتحلیل قرار دهند. چند تن از دانش‌جویان آن کلاس برای مشورت نزد من آمدند و پرسش‌نامه راه‌نمون را ارائه کردند. پرسش‌هایی که در آن ورقه دیدم، اکثراً مربوط به بیماری‌های روانی بودند و دانش‌جویان را بر آن می‌داشتند که به‌هنگام تحلیل اثرهای نویسنده یا شاعر، هر نکته ادراکی یا عاطفی را به یکی از عقده‌ها یا ناخوشی‌های روانی تحویل کنند و در فرجام، نویسنده یا شاعر را در یکی از چند گروه روان‌بیمار که در ورقه ذکر شده بودند، جای دهند.

دوستانه دانش‌جویان را متوجه نادرستی و ناروایی کاری که برعهده گرفته بودند، کردم و از آنان خواستم که هم‌کلاسان خود را هم از آن کار برحذر دارند. سپس لازم دانستم که برخی از دوستان گوینده و نویسنده به‌ویژه محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، دبیر کانون نویسندگان و شاعران ایران را نرجریان ماجرا بگذارم.

درمورد دیگر برای گسستن الفتی که من و یارانم به گروهی از دانش‌جویان و استادان متعهد مخصوصاً استاد شهید، مرحوم مرتضی مطهری داشتیم، توطئه‌ای چیدند و در ضمن نامردمی‌های بسیار، به‌وسیله برخی از روحانی‌نمایانی که از منبر و رادیو و تله‌ویزیون به‌زیان مردم، سوءاستفاده می‌کردند (و در نخستین هفته‌های انقلاب اسلامی ایران به کیفر رسیدند) شهرت دادند که من مختل‌ال‌شاعر شده‌ام و به مقدسات اهانت کرده‌ام و دانش‌جویان را موردحمله قرار داده‌ام.

به‌اتکاء یافته‌های وسیع روان‌پزشکان و روان‌شناسان و مددکاران اجتماعی و تجربه محدود خود، معتقدم که مبارزه با داروبارگی همانند مبارزه با روان‌بیماری و کاستاری، وجه‌های گوناگون دارد. يك وجه آن انگیختگی یا تصمیم فرد داروباره است برای ترك دارو. وجه دیگر آن درمان بالینی یا سرپایی داروباره است به‌وسیله پزشك. وجه دیگر آن آماده‌کردن محیط زندگی داروباره است برای ترغیب داروباره به‌دارودایی، برای تدارك وسیله‌های درمان، و برای حفظ داروباره درمان‌یافته از ابتلای مجدد.

بی‌گمان مهم‌ترین وجه مبارزه با داروبارگی، وجه اجتماعی مبارزه است. برای‌رهایی داروبارگان باید آنان را حداقل چندگاه در محیطی سالم سکونت داد. محیط سالم محیطی است که برای ظهور علت‌های داروبارگی زمینه‌ای مناسب نباشد. در چنین محیطی باید داروهای خوانگیز را از دسترس بیماران دور کرد، و بیماران را از تلقین‌های سم‌فروشان مصون داشت و آنان را با همکاری پزشکان و روان‌شناسان و مددکاران و پرستاران، به کارها و تفنن‌های سلامت بخش برانگیخت، برای آن که بیماران بتوانند به آسانی با زندگی به‌هنجار دمساز شوند، باید طرحی ریخت که پس از بازگشت به زندگی متعارف، به‌میانجی مهارت‌هایی که یا در دوره درمان آموخته‌اند یا از پیش می‌دانسته‌اند، پیشه‌ای درخور، پیش گیرند و از آفت-

های بی‌کاری و بی‌نانی ایمن مانند. باید به کمک آرمان‌شناسان جامعه دوست، یکایک را یاری کرد تا هرچه بیش‌تر از نیازهای منفی خود برهند و از این بالاتر، نیازهایی را که ارضاء آنها متضمن بهره یا خدمتی برای دیگران است، محور آرمان‌های خود گردانند.

از میان نیازهای مثبت فرد، آن‌که در جریان ارضاء، مایه ارضاء نیازهای مثبت انسان‌های دیگر می‌شوند، «نیاز مردمی» یا «نیاز معنوی» می‌خوانیم. فرد در جریان برآوردن نیاز معنوی چون از مزاحمت دیگران برکنار است، با سهولت نسبی از عهده ارضاء نیاز برمی‌آید و چون خود را با دیگران هم‌راستا و هماهنگ می‌یابد، احساس یگانگی می‌کند و بر اثر آن، از قدرت و اعتماد به نفس وطمأنینه و قاطعیت نصیب می‌برد. چنین فردی برای برآوردن سایر نیازهای خود نیز بی‌تزلزل مجاهده می‌ورزد و ناخرسندی‌هایی را که بر اثر عدم ارضاء برخی از نیازها الزاماً برای هر کس پیش می‌آیند، ناچیز می‌شمارد و با شکیبایی می‌پذیرد. پس نیاز معنوی همچنان فرد را به خرسندی می‌رساند، او را با فضیلت‌هایی که برای زندگی اجتماعی لازم‌اند، آراسته می‌گرداند به بیان دیگر، نیاز معنوی فضیلت‌آفرین است و ارزش اخلاقی دارد و می‌تواند فرد را به صورت «انسان معنوی» یا «انسان وارسته» درآورد.

هرچه شمول اجتماعی نیاز معنوی بیش‌تر باشد، آن نیاز ارزش اخلاقی والاتری خواهد داشت. ولی در جامعه‌های طبقه‌مند، نیازهای همه فردها هم‌راستا و هماهنگ نیستند، و شمول اجتماعی نیازهای هیچ فردی نمی‌تواند از حد نیازهای مشترك عضوهای يك طبقه تجاوز کند. بنابراین هر نیازی که ارضاء آن به ارضاء نیازهای مشترك عضوهای يك طبقه منجر شود، برترین نیاز معنوی و دارای بیشینه ارزش اخلاقی است.

هر کس به فراخور وضع طبقه‌ای که او را دربر گرفته است، می‌تواند نیازهای خود را بر نیاز مشترك یا آرمان عمومی آن طبقه منطبق کند و با ارضاء آن نیازها، هم‌بر موهبت خرسندی و هم بردولت و ارستگی دست یابد. اما تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهند که وابستگان طبقه بهره‌کش عملاً مرتبه‌هاکم‌تر از وابستگان طبقه بهره‌ده از چنین امتیازی بهره‌ور می‌شوند. این نکته سزاوار توضیح است.

چنان‌که می‌دانیم، در جامعه طبقه‌مند نیاز مشترك یا آرمان عمومی طبقه حاکم همانا بهره‌کشی نامحدود است. ستمگری جلوه سیاسی بهره‌کشی است و فردگرایی، جلوه ایدئولوژیک آن است، به این معنی که برای بهره‌کشی، ستم‌گری الزامی است و ستم‌گری مستلزم فردگرایی یعنی ناپستگی است به جامعه. در این صورت بازتاب آرمان مشترك طبقه حاکم در شخصیت انسانی همانا آزمندی و همستیزی و تفرقه‌جویی است، به این معنی که هر فرد از فردهای طبقه حاکم به سبب تحمیل خواست‌های خود بر طبقه محکوم، زندگی



فراخی دارد و واجد خزانه نسبتاً نامحدودی از نیازها مخصوصاً نیازهای منفی تعارض آمیز است. پس درغیاب عامل‌های مداخله‌گر اجتماعی، برای ارضاء نیازهای سیری ناپذیر خود، دیگران را کمابیش از ارضاء نیازهایشان باز می‌دارد. از جهتی با طبقه محکوم می‌ستیزد و از جهت دیگر در همان حال که در برابر طبقه حاکم، با دیگر عضوهای طبقه خود همراهی و همکاری سطحی ناخواسته‌ای دارد، با آنان نیز به ستیزه می‌پردازد و در نتیجه، کمابیش از طبقه خود هم بیگانه می‌شود و به تفرقه جویی می‌گراید.

اما نیاز یا آرمان مشترک طبقه محکوم‌رهایی از بهره‌کشی طبقه حاکم است. جلوه سیاسی آن مبارزه با ستم‌گری است و وجه ایدئولوژیک آن جمع‌گرایی است، به این معنی که برای رهایی از بهره‌کشی، مبارزه با ستم‌گری الزامی است و مبارزه با ستم‌گری مستلزم جمع‌گرایی یعنی وابستگی است به جامعه. در این صورت بازتاب آرمان مشترک طبقه محکوم در شخصیت انسانی همانا قناعت و همکاری و وحدت‌جویی است، به این معنی که که هر فرد از فردهای طبقه محکوم به سبب تحمیل‌های طبقه حاکم، زندگی تنگ‌دامنه‌ای دارد و واجد خزانه نسبتاً محدودی از نیازها، و از آن جمله، نیازهای مثبت است. پس درغیاب عامل‌های مداخله‌گر اجتماعی، برای ارضاء نیازهای حیاتی خود، در برابر فزون‌جویی طبقه حاکم، ایستادگی می‌ورزد و با وجود رقابت‌هایی که با دیگر عضوهای طبقه خود دارد، عمیقاً با آنان علیه ستیزه‌گری طبقه حاکم، همکاری می‌کند و در نتیجه، کمابیش با طبقه خود یگانه می‌شود و به وحدت‌جویی می‌گراید.

به دیگر سخن، چون رسالت تاریخی طبقه حاکم بهره‌کشی از طبقه محکوم است، عضوهای آن طبقه به قصد حداکثر بهره‌کشی، ناگزیرند که هم با عضوهای طبقه محکوم و هم با یک‌دیگر ستیزه کنند. از این‌رو نیازهای هر یک از عضوهای آن طبقه شمول اجتماعی بسیار محدودی دارند و به آسانی نمی‌توانند بر نیازهای سایر عضوهای همان طبقه انطباق یابند. ولی عضوهای طبقه محکوم چون بر اثر بهره‌کشی بی‌دریغ طبقه حاکم، از تنگ‌دستی و ستم‌زدگی رنج می‌کشند، به حکم رنج‌های مشترک خود، به یک‌دیگر پیوند می‌خورند. از این‌رو نیازهای هر یک از عضوهای آن طبقه شمول اجتماعی وسیعی دارند و به آسانی می‌توانند بر نیازهای دیگر عضوهای آن طبقه انطباق یابند.

درست است که عضوهای طبقه محکوم بر اثر درماندگی اجتماعی خود، گاهی به اغوای طبقه حاکم از یک‌دیگر بیگانه می‌شوند و گاهی به استخدام گروه‌های حاکم درمی‌آیند و بر سر مصالح متعارض آن‌ها، با یک‌دیگر درمی‌افتند. ولی معمولاً این جدایی‌های عارضی برخلاف جدایی‌های گروه‌های حاکم، ریشه‌دار نیستند و نمی‌توانند وحدت ذاتی طبقه محکوم را یک‌سره بزدایند. بر روی هم می‌توان گفت که طبقه محکوم اولاً کم‌تر از طبقه حاکم

به نفاق‌ها و خصومت‌های بنیادی گرفتار می‌آید و ثانیاً در جریان نیرویابی روزافزون خود، پیوسته هم از نفاق‌ها و خصومت‌های درونی آزادتر می‌شود و هم با قاطعیت بیشتری تیشه بر ریشه طبقه ستیزه‌آفرین حاکم می‌زند.

بنابراین کسی که بتواند آرمان طبقه حاکم را بپذیرد، یعنی نیازهای خود را بر نیاز مشترک مستکبران منطبق کند، به اقتضای نیاز مشترک آن طبقه که خود زدانیده هرگونه اشتراک انسانی است، به هیچ‌روی بر خرسندی و وارستگی دست نخواهد یافت. ولی کسی که بتواند آرمان طبقه محکوم را بپذیرد، یعنی نیازهای خود را بر نیاز مشترک مستضعفان منطبق کند، به اقتضای نیاز مشترک آن طبقه که زاینده هرگونه اشتراک انسانی است، البته بر خرسندی و وارستگی دست خواهد یافت. خلاصه کلام: انطباق فرد بر جامعه شرط خرسندی و وارستگی است، و این انطباق فقط برای اعضا و وابستگان طبقه محکوم امکان‌پذیر است.

اعضا و وابستگان طبقه استثمار زده در ضمن مبارزه با طبقه ستیزه‌جوی استثمارگر از وحدت و وارستگی آور خرسندی بخش برخوردار می‌شوند. ولی اگر به اقتضای بسیاری از مصالحان گذشته، بخواهند با نفی طبقه استثمارگر طبقه استثمار زده را به صورت طبقه استثمارگر جدیدی در آورند، همانند عضوهای طبقه استثمارگر از خرسندی و وارستگی به دور خواهند افتاد. از این رو باید پذیرفت که کلید خرسندی و وارستگی انسانی مبارزه انسان است برای نفی طبقه بهره‌کش از راه نفی طبقه بهره‌کش از راه نفی مطلق ساخت طبقه‌ای جامعه، به امید برقراری ساخت جدیدی که از طبقه و استثمار طبقه‌ای پاک باشد و یگانگی نیازهای فرد و جامعه را امکان‌بخشد.

نتیجه می‌گیریم که نیاز انسان به مبارزه اجتماعی در جهت استواری جامعه آرمانی فردا، زمینه برترین آرمان‌های انسانی است. انسان‌هایی که در داخل جامعه خود یا در خارج آن برای تحقق چنین آرمان‌ها می‌کوشند، بر اثر کشش عظیم آن‌ها، هم در برابر ناخرسندی‌های احتمالی استوار و شکیبیا می‌شوند، و هم با خیز و جهش (و نه خرامش گام به گام) به سوی جامعه آرمانی فردا پیش می‌تازند و به تناسب پیشتازی خود، از وارستگی بهره می‌برند، چون به حکم پویایی تاریخ، تفوق طبقه زحمت‌کش و تقرب آن به جامعه آرمانی فردا هر لحظه پیش از لحظه پیش دست می‌دهد، تلاش هر فرد تا آن پایه که واقعاً با مبارزه مستضعفان هم‌راستا و هماهنگ باشد، ضامن خرسندی افزایشنده و وارستگی‌بالنده خواهد بود.

در جریان تجربه معلمی خود، بارها میان ایدئولوژی طبقه زحمت‌کش و خرسندی و وارستگی رابطه‌ای مستقیم مشاهده کردم. دانش‌جویانی که صادقانه از پایگاه طبقه

زحمت کش به جامعه می‌نگریستند، برای خود آرمان یا هدفی پرجاذبه داشتند و بدین سبب علی‌رغم مشکلات و مخاطرات، شیفته‌وار به مبارزه می‌پرداختند و به برکت مبارزه اولاً از ناهنجاری‌های شخصیت ایمن می‌ماندند و ثانیاً اگر دچار ناهنجاری می‌شدند، با سهولت نسبی بهبود می‌یافتند. صدها دانش‌جوی متعهد که در دوره اختناق و در جریان انقلاب اسلامی از دل و جان مبارزه کردند و به هیچ‌روی انحراف نجستند، نکته اول را به اثبات می‌رسانند و کسانی چون «ص» سابق‌الذکر که با عزم جزم خود، از انحراف تحمیلی رست، نکته دوم را ثابت می‌کنند.

بر همین اساس می‌توان مدعی شده که رفتار نابه‌هنجار با ایدئولوژی طبقه زحمت‌کش رابطه معکوس دارد. تقریباً همه داروبارگان و روان‌بیمارانی که در مؤسسه‌های آموزش عالی مشاهده کردیم، به‌قشرهای میانه‌جامعه متعلق بودند و از این رو یا اساساً از هرگونه مبارزه اجتماعی دوری می‌گرفتند و یا نسبت به ایدئولوژی و مبارزه طبقه زحمت‌کش با تردید و احیاناً تحقیر می‌نگریستند. در میان دانش‌جویان داروباره یاروان بیمار، فقط معدودی به طبقه زحمت‌کش بستگی داشتند. اینان نیز کسانی بودند که یا بر اثر کاستی‌های موروثی و یا بر اثر فشارهای فوق‌العاده مخصوصاً سبعت پلیس به اختلال روانی یا داروهای خوانگیز دچار شده بودند. برای نمونه از سه رنجور توده‌گرای یاد می‌کنم.

«ص» در زندان یه‌اسارت هرویین درآمد و چنان‌که گذشت، به برکت آرمان‌انسانی خود، مردانه از اسارت رست. «پ» سابق‌الذکر که در کودکی نابینا شده بود، زیر منگنه زندان و تهدید مداوم، سلامت روانی خود را باخت و بدبختانه هنوز هم مبتلاست. «ف»، دانش‌جوی درخشان دانشگاه تهران از دوره نوجوانی در راه زحمت‌کشان به فعالیت سیاسی پرداخت. در آبادان در ضمن تظاهرات سیاسی، ضربه‌ای بر چشم راست او زدند و نابینایش کردند. به‌عنوان سپاهی‌دانش به قزوین رفت. چون در مجلس سوک محرم، برضد سازمان اسراییلی «عمران قزوین» سخن گفت، چنان با باتون بر سر او کوفتند که به‌حمله صرعی و اختلال‌های روانی دیگر گرفتار شد. با این‌همه از راه هدف به‌دور نیفتاد. به دانش‌کده الهیات و معارف اسلامی (دانش‌گاه تهران) راه یافت و با شعرهای انقلابی خود برشور اجتماعی دانش‌جویان افزود. در میان سال آموزشی ۴۷-۱۳۴۶ از دانش‌کده اخراجش کردند. برای آن‌که یک‌سره از دانش‌جویی محروم نش‌نگردانند، آل‌احمد فقید و من به‌هر در زدیم و من جمله به‌دکتر غلام‌حسین صدیقی، رئیس آزادمنش مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران رجوع کردیم. با پایمردی دکتر صدیقی «ف» توانست در رشته علوم اجتماعی به تحصیل ادامه دهد. اما در ۱۳۵۱ برای نجات از مزاحمت پلیس، با دشواری‌های فراوان، خود را به ایالات متحده آمریکا رسانید و به‌قصد مبارزه با دیکتاتوری

پهلوی و امپریالیسم نگه‌دار آن، به سازمان‌های دانش‌جویی فعال پیوست. سفارت ایران در واشینگتون و پلیس ایالات‌متحد او را «تروریست» شمردند و از آن کشور اخراجش کردند. عنوان «تروریست» باعث شد که کشورهای دیگر هم او را نپذیرند سرانجام توانست در الجزایر سکونت گیرد و به‌استادی یکی از دانش‌گاه‌های آن کشور درآمد. در سال جاری برای خدمت مستقیم به انقلاب اسلامی ایران، به‌وطن بازگشت.

همچنان که آرمان‌های استوار مردم دوستانه باجذبه عظیم خود، فرد را بر جمع منطبق می‌کنند و به‌خرسندی و وارستگی می‌رسانند، بی‌آرمانی همانند آرمان‌های سست غیراجتماعی یا آرمان‌های واهی واقع‌گریز، مانع سعادت و معنویت است. انسان‌های بی‌آرمان برخلاف آرمان‌مندان بسیجیده، خاشاک‌وار در مقابل بادهای نامساعد، بی‌اراده به‌این سوی و آن سوی کشانیده می‌شوند، از ناخرسندی‌ها آسیب می‌بینند و به‌بیماری‌های روانی و داروگرایی و نابه‌هنجاری‌های دیگر دچار می‌آیند. رابطه بی‌آرمانی با ناهنجاری‌های شخصیت و حتی کج‌روی‌های اجتماعی چنان پایدار است که می‌توان بی‌آرمانی را مایه و ویژگی ناهنجاری‌ها و کج‌روی‌ها دانست. سال‌ها پیش «ا»، دانش‌جوی روان‌بیمار سابق‌الذکر پس از بحثی که در این زمینه با من داشت، بالبدیهه چنین سرود:

گفت استاد مرا از سر مهر: هیچ داری تو به دنیا هدفی؟  
گفتمش: از تو ندارم پنهان: هست تنها هدفم، بی‌هدفی!

آرمان‌مندی مایه رستگاری انسان‌ها مخصوصاً انسان‌های جوان است. از این‌رو بزرگ‌ترین وظیفه آموزش و پرورش، القاء آرمان‌های والاست به نسل نو. اما آموزش و پرورش - چه در اجتماع غیر رسمی خانواده و چه در اجتماع رسمی مدرسه - بدون همداستانی جامعه بزرگ‌چندان کاری از پیش نمی‌برد. بنابراین شرط رستگاری انسان تحقق جامعه‌ای است سالم، و جامعه سالم چنان‌که اشاره شد، جامعه‌ای است مناسب برای بالندگی طبقه زحمتکش و سرکوبی طبقه بهره‌کش و نابودی ساخت طبقه‌ای جامعه. چنین جامعه‌ای صناعت و علم و فلسفه و هنر را به‌خدمت می‌گیرد و با تنظیم اقتصاد و سیاست و آموزش، همگان را از نیازهای جامعه ستیز شخصیت‌شکن دور می‌دارد، نیاز-های جامعه‌پرور شخصیت‌آفرین را در آنان راسخ می‌گرداند، با تدارک وسایل ارضاء نیازها، به‌همگان مجال کافی می‌دهد تا در ضمن برآوردن نیازهای مثبت خود، الزاماً نیازهای عمومی جامعه را برآورند و در نتیجه هم‌جامعه را به‌پیش برند و هم‌شخصیت‌های خود را تا پیشینه پایه تحقق و تعالی بخشند.

جامعه آرمانی آرمان‌بخش مهنوز استوار نشده است. ولی به‌حکم صیوررت تاریخی انسان، در کار تکوین است و زود باشد که استوار شود. اما استواری آن مستلزم مبارزه

است. آنان که به حق، رستگاری خود را در رستگاری جامعه می جویند و رستگاری جامعه را در نفی ساخت طبقه‌ای جامعه می یابند، نمی توانند برای مطلوب خود مبارزه نکنند. مبارزه برای تکامل اقتصادی، مبارزه برای تحول سیاسی، مبارزه برای بیداری اجتماعی. تا زمانی که جامعه آرمانی آرمان بخش فردا تحقق نیافته است، برای کسی که از زشتی‌های جامعه طبقه‌مند به لامل افتاده است، هیچ آرمانی زیبنده‌تر از مبارزه برای تحقق جامعه فردا نیست. به راستی مبارزه در راه تحقق جامعه آرمانی، خود برترین آرمان است.

مردم رنج‌دیده ما که پس از طی فراز و نشیب‌های تاریخی بسیار، به امید حیاتی پاک و پرمایه سر به انقلاب برداشتند، اینک انتظار دارند و سزاوار آنند که نظام اجتماعی جدید با زدودن نابرابری‌ها و نامردمی‌های دیرینه، نسل نورا در برابر همه کج‌روی‌ها و ناهنجاری‌ها بیمه‌کند و حداقل از فاجعه اعتیاد برهاند. این فاجعه، فاجعه‌ای است مهیب، و برای درک مهابت آن کافی است که کمیت و کیفیت آن را به خاطر آوریم: مطابق برآورد سازمان‌فعالی که اخیراً به نام انقلاب اسلامی ایران، علیه هرگونه اعتیاد به جهاد برخاسته است، اکنون در جامعه سی و چند میلیونی ما بین دو و سه میلیون معتاد یافت می‌شوند و بیش‌تر آنان به نسل جوان تعلق دارند. («اعتیاد از زبان آمار»، روزنامه کیهان شماره ۱۱۰۹۰، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹، ص ۵)

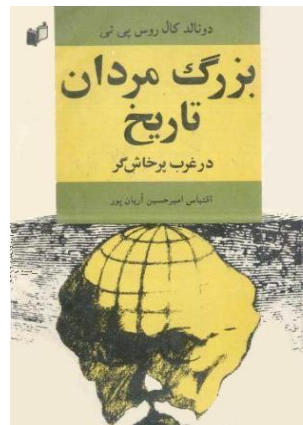
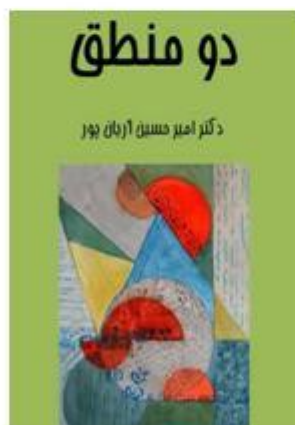
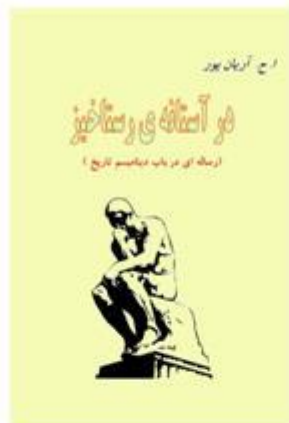
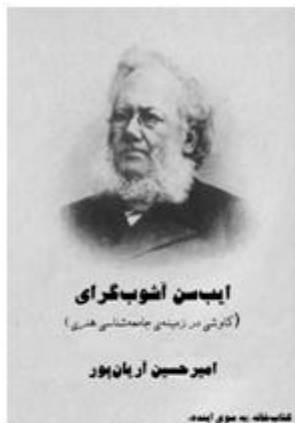
امید هست که این جهاد بر اثر پالایش عمومی جامعه همواره نیروی بیش‌تر گیرد و از صورت یک فعالیت جزائی محض بیرون آید و با همیاری مؤسسه‌های آموزشی مخصوصاً دانش‌گاه‌ها، بتواند داروبارگی را به همراهی دیگر مرده ریگ‌های شوم جامعه طبقه‌مند از میان بردارد و به برکت برقراری حکومت عدالت اجتماعی و فرونشانی خوده کامگی و قانون‌شکنی و نایمندی، مردم به ویژه جوانان را از مغاک دغدغه و نومیدی و بدبینی بیرون کشد و راه را بر شیطان ناهنجاری و کج‌روی سد کند.

## کتابخانه «به سوی آینده» :

مجموعه‌ای از برگزیده‌ترین کتاب‌ها و مقالات دانشمند گرانمایه و انسان طراز نوین، امیرحسین آریان‌پور در این کتابخانه تقدیم دوستداران دانش می‌گردد، باشد تا بر اساس اندیشه‌ی انسانی آن زنده‌یاد، این نوشته‌ها، نه صرفاً در جهت تبیین جهان، بلکه برای تغییر انقلابی شرایط موجود به کار گرفته شود.



# آثاری از امیرحسین آریان‌پور در «به سوی آینده»





## امیر حسین آریان پور

### کتاب شناسی

#### ترجمه ها :

- ارمغان جنگ، دافنه دوموریه، مشهد، بنگاه شرق، ۱۳۲۳. چاپ دوم، کتاب فروشی دانش .
- آموزشگاه‌های فردا، جان دیویی، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، ۱۳۲۸ .
- دشمن مردم، هنریک ایبسن، نشر اندیشه، اردیبهشت ۱۳۳۸. نشر ششم گستره: ۱۳۷۸ .
- تاریخ تمدن، ویل دورانت، کتاب اول، بخش سوم: چین و ژاپون، مشرق زمین، گاهواره تمدن، موسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۳۸ .
- تاریخ تمدن، ویل دورانت، کتاب دوم، بخش اول: تمدن اژه‌ای و تکامل یونان، اقبال، فرانکلین، ۱۳۴۰ .
- مقدمه‌ای بر فلسفه آموزش و پرورش یا دموکراسی و آموزش و پرورش، جان دیویی، فرانکلین و دانشسرای پسران، تبریز، ۱۳۳۹. نشر دوم: کتاب فروشی تهران، ۱۳۴۹ .
- سیر فلسفه در ایران، اقبال لاهوری، نشریه شماره ۸ مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، مرداد ۱۳۴۷. نشر سوم: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای با همکاری انتشارات بامداد، ۱۳۵۴ .
- علم اخلاق، ارسطو، مشهد، ۱۳۲۲ .

#### اقتباس ها :

- بزرگ مردان تاریخ، دونالد کل روس پیتی، معرفت – تبریز، ۱۳۴۰. نشر چهارم، انتشارات به نگار، ۱۳۷۱ .
- زمینه ی جامعه شناسی، آگ برن و نیم کف، دانشگاه تهران و فرانکلین، ۱۳۴۴. نشر ششم با تجدید نظر: ۱۳۵۲. نشر یازدهم: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (با همکاری فرانکلین)، 1357.



## تألیف ها :

- فرودیدیم با اشاراتی به ادبیات و عرفان، انتشارات - کتاب فروشی ابن‌سینا، (بدون تاریخ). چاپ دوم: کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات فرانکلین)، ۱۳۵۷.
- **تعلیمات اجتماعی برای سال اول دبیرستان‌ها**، (به همراه دکتر حسن مینوچهر)، نشر اول: کتاب فروشی و چاپخانه علی اکبر علمی، خرداد. 1335
- **تعلیمات اجتماعی برای سال سوم دبیرستان‌ها**، (به همراه مهدی محقق)، کتاب‌فروشی و چاپخانه علی‌اکبر علمی، شهرپور. ۱۳۳۵.
- **متدولوژی تحقیق و مآخذشناسی**، آئین پژوهش (مؤسسه علوم اداری، ۱۳۳۴. نشر سوم: امیرکبیر، ۱۳۴۸. نشر چهارم: امیرکبیر، ۱۳۶۲. نشر پنجم گستره: ۱۳۷۸.
- **ابیسن آشوب‌گرای (کاوشی در زمینه ی جامعه شناسی هنر)**، انجمن تأثر ایران و مرکز نشر سپهر، ۱۳۴۸. نشر ششم گستره. 1378:
- **اجمالی از تحقیق ا.ح. آریان‌پور در باره ی جامعه شناسی هنر**، انجمن کتاب دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران، ۱۳۵۴. نشر چهارم، گستره ۱۳۸۰.
- **در آستانه رستاخیز**، چاپ اول، ۱۳۳۰، انتشارات ابن‌سینا. آخرین نشر: امیرکبیر ۱۳۵۷.
- **دو منطق**، نشر سوم، تبریز، زمستان ۵۷.

## مقاله‌شناسی

### فرهنگ نو، ماهنامه جامعه معلمین

پژوهشی در دستگاه فلسفی و تربیتی دیویی، شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ آبان، آذر و دی ۱۳۳۱  
ابن سینا، شماره اول، دوره اول، آبان ۱۳۳۱ (با نام مستعار ا. نوائین)  
منطق استاتیک و منطق دینامیک، شماره‌های ۳ و ۴ و ۵، دی، بهمن و اسفند ۱۳۳۱ (با نام مستعار ا. پژوهنده)  
بحثی در روانشناسی گشتالت، شماره ۸ خرداد ۱۳۳۲

### صدف

بحثی درباره شناسایی، شماره اول، مهر ۱۳۳۶  
منشاء هنر‌ها، شماره‌های ۲ و ۳ آبان و آذر 1336  
فرودیدیم، تشریح و انتقاد آن، شماره‌های ۴ و ۵، دی و بهمن 1336  
سرگذشت درناک ابیسن، شماره‌های ۶ و ۷ و ۸ و ۹، فروردین و اردیبهشت و خرداد و مرداد ۱۳۳۷

### جهان نو

دنیا ی طلایی برتراند راسل، سال چهارم شماره ۱۱، نیمه اول مهر ۱۳۲۸  
جهان‌بینی شوپن هونر، سال چهارم، شماره ۱۴، نیمه دوم آبان ۱۳۲۸  
تحلیلی انتقادی از اندیشه شوپن هونر، سال چهارم، شماره ۱۵، اول آذر ۱۳۲۸  
-درباره کتاب از اعماق (اثر اسکار وایلد، ترجمه زینت آرام) سال ششم شماره پنجم، تیر ۱۳۳۰

### سپیده فردا

همانندی فولک لور اقوام مختلف، سال پنجم ۱۳۳۶، شماره ۱۰ - ۹ و ۱۲ - ۱۱ و سال ششم ۱۳۳۷، شماره ۳ - 4  
استاد ما دکتر هوشیار، بهمن ۱۳۳۷  
جامعه‌شناسی فرویدی، سال ششم، شماره ۸ - ۷، تیر ۱۳۳۸  
درباره سینما و تعلیم و تربیت، سال هفتم، شماره ۱۰ (۹ - شماره مخصوص سینما و تعلیم و تربیت) خرداد و تیر ۱۳۳۹  
برآورد کارهای سمینار علوم اجتماعی، سال هفتم، شماره ۱۰ - ۹ خرداد و تیر ۱۳۳۹

### سخن

درباره هنر، دوره دوازدهم، شماره ۲، خرداد ۱۳۴۰  
تبیین هنرهای ابتدایی، دوره دوازدهم، شماره ۳، تیر 1340  
آغاز شعر و موسیقی، دوره دوازدهم، شماره ۴، مرداد ۱۳۴۰  
سیر هنرها، دوره دوازدهم، شماره ۵، شهریور ۱۳۴۰  
آفرینش هنری، دوره دوازدهم، شماره ۶، مهر ۱۳۴۰  
کوشش برای تنظیم روش‌های هنری، دوره دوازدهم، شماره ۷، آبان 1340  
سبک‌شناسی استاتیک، دوره دوازدهم، شماره ۸ و ۱۱ - ۱۰، آذر و بهمن و اسفند ۱۳۴۰  
سبک‌شناسی دینامیک، دورسیزدهم، شماره‌های ۳ و ۴، تیر و مرداد 1341

درباره کتاب تاریخ فلسفه غرب (اثر برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری) دوره دوازدهم، شماره ۹، دی ۱۳۴۰  
سیر ادبیات هلند، دوره چهاردهم، شماره ۴ و ۵، مهر و آبان ۱۳۴۲  
تکامل اجتماعی، شماره‌های، ۱۳۴۶

## کتاب هفته

جامعه‌شناسی در ایالات متحده آمریکا، شماره ۷۶، ۵ خرداد ۱۳۴۲  
اصطلاحات و مفاهیم جامعه‌شناسی، شماره ۷۸، ۱۹ خرداد ۱۳۴۲  
روش‌های شناخت جامعه، شماره ۷۹، ۲۶ خرداد ۱۳۴۲  
از عید سال نو تا عروسی، ترجمه، داستایوسکی، شماره ۸۲، ۱۶ تیر ۱۳۴۲  
افسانه اختلافات نژادی، شماره ۸۳، ۲۳ تیر ۱۳۴۲  
افسانه اختلافات جغرافیایی، شماره ۸۴، ۳۰ تیر ۱۳۴۲  
تنبین زندگی اجتماعی، شماره ۸۶، ۱۳ مرداد ۱۳۴۲  
تقسیم‌بندی جامعه، شماره ۸۷، ۲۰ مرداد ۱۳۴۲  
زمینه اجتماعی شخصیت، شماره ۹۲، ۲۴ شهریور ۱۳۴۲  
تنوعات شخصیت، شماره ۹۳، ۳۱ شهریور ۱۳۴۲  
انحرافات شخصیت، شماره ۹۶، ۲۱ مهر ۱۳۴۲  
بوم‌شناسی، شماره ۱۰۱، ۲۶ آبان ۱۳۴۲  
جمعیت‌شناسی، شماره ۱۰۲، ۳ آذر ۱۳۴۲  
افزایش طبیعی جمعیت، شماره ۱۰۴، ۱۷ آذر ۱۳۴۲

## نامه دانشسرای عالی

اصلاح تدریس زبان‌های خارجی در ایران، دوره دوم، شماره چهارم، ۱۳۳۸  
چند نکته درباره آموزش دبیرستانی، دوره دوم، شماره پنجم، خرداد ۱۳۳۹

## پیام نوین

زمینه اجتماعی شعر فارسی، دوره هفتم، شماره ۴، (۷۶ مسلسل) فروردین ۱۳۴۴  
آموزش دانشگاهی در اتحاد شوروی، دوره هشتم، شماره ۸، بهمن ۱۳۴۵  
درباره جنگ، شماره ۷، مرداد ۱۳۴۴  
تبلیغ و تسخیر جماعات، شماره ۸، شهریور ۱۳۴۴

## فردوسی

سیستم فلسفی اتوای نینگر، شماره‌های ۱۴ و ۱۶ و ۱۷، ۱۷ مهر ۱۳۲۸، اول آبان ۱۳۲۸ و ۲۸ آبان ۱۳۲۸  
آدم‌سازی و آینده‌سازی، خرداد ۱۳۴۶ (سخنرانی در جلسه فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی دانشگاه تهران)  
وارستگی فرزندگان، تیر ۱۳۴۶  
قوانین تفکر، شماره ۹۶۵، سال بیستم، ۱۸ خرداد ۱۳۴۹  
ادامه به بخش مصاحبه‌ها مراجعه شود

## کلك

از مدرسه تا مدرسه، [درباره جلال آل‌احمد]، شماره ۶، شهریور ۱۳۶۹  
موتسارت، نغمه‌پرداز ناکام، ترجمه، دونالد کال روس‌پیتی، شماره ۸، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۰

## شورای نویسندگان و هنرمندان

هنر تئاتر، دفتر سوم، بهار ۱۳۶۰  
بازتاب انقلاب اسلامی ایران در هنرها و آینده هنری ایران، دفتر ششم، بهار ۱۳۶۰

## دنیا

بویابی هستی، دوره چهارم، شماره ۲، شهریور و مهر ۱۳۵۸  
پایگاه جهانی ابن سینا، شماره ۶، شهریور ۱۳۵۹

## سایر نشریات

جامعه‌شناسی خانواده، اعتبار جهانی، شماره  
مراحل تاریخ ایران، نامه فرهنگ ما، بهمن ۱۳۴۴  
شناخت علمی و هنری و فلسفی، مجموعه سخنرانی‌ها و خطابه‌ها، نشریه شماره ۳ انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی،  
خرداد ۱۳۴۵، (متن سخنرانی در تالار دانشکده ادبیات ۱۳ اسفند ۱۳۴۱)  
جوانان و تعلیم و تربیت، نشریه کانون فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی، نهم اردیبهشت ۱۳۴۶  
آموزش و پرورش ما پیشرفت نکرده است، روشنفکر، شماره ۷۱۰، ۱۱ خرداد ۱۳۴۶ (قسمت‌هایی از سخنرانی در کانون  
فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی تحت عنوان جوانان و تعلیم و تربیت)  
جوانان و خانواده، نامه دانشجو، تیر ۱۳۴۶  
مسئله جوانان از مسائل عمومی جامعه جدا نیست، تهران مصور، شماره ۱۲۶۰، ۱۲ آبان ۱۳۴۶  
ایران باید سریعاً به‌سوی و تکامل آموزش و پرورش خود بپردازد، روزنامه کیهان، ۲۳ آبان ۱۳۴۶  
بنیاد هنرها، پست ایران، شماره یازدهم، دوره جدید، شماره مسلسل ۵۲، آبان ۱۳۴۶ (قسمت دوم سخنرانی دکتر ا ح  
آریان‌پور در مدرسه بازرگانی)  
عناصر هنری، ماهنامه دانشجویان دانشسرای عالی سپاه دانش، شماره یک، آذر ۱۳۴۶  
درباره اصول تکامل تاریخی هنر و ادب، ماهنامه آموزش و پرورش، شماره سوم، دوره سی و نهم، آذر ۱۳۴۸ (نکاتی از  
سخنرانی‌های استاد امیرحسین آریان‌پور در سمینار دبیران فارسی در رضائیه [ارومیه] درباره فلسفه هنر و سیر تاریخی  
شعر فارسی)  
ابن خلدون، پیشاهنگ جامعه‌شناسی، سهند (فصلنامه هنر و ادبیات تبریز (دفتر اول، بهار ۱۳۴۹ تکرار در سهند (درباره  
جامعه‌شناسی و ادبیات) نشر صدا ۱۳۵۷)، برگرفته از یک سخنرانی)  
تدارک پژوهش‌نامه، مقالات و بررسی‌ها، دفتر یکم، بهار ۱۳۴۹

روانشناسی از دیدگاه واقع‌گرایی، مجله روانشناسی دانشگاه تهران، قسمت اول شماره پنجم، دی ۱۳۵۱  
 قسمت دوم شماره ششم، خرداد ۱۳۵۲  
 قسمت سوم شماره هفتم، آذر ۱۳۵۲  
 قسمت چهارم شماره نهم، خرداد ۱۳۵۳  
 قسمت پنجم شماره دهم، دی ۱۳۵۳  
 قسمت ششم شماره سیزدهم، خرداد ۱۳۵۵  
 قسمت هفتم شماره شانزدهم، اسفند ۱۳۵۵  
 آموزش و پرورش ایستا و آموزش و پرورش پویا، همراه (نشریه دانشجویان دانشکده علوم تربیتی)، سال ششم، شماره اول، زمستان 1354  
 آموزش و پرورش ایستا و آموزش و پرورش پویا، سه‌پند (درباره جامعه‌شناسی و ادبیات) نشر صدا، ۱۳۵۷  
 بنیاد جامعه، سه‌پند (درباره جامعه‌شناسی و ادبیات) نشر صدا، ۱۳۵۷  
 ریشه‌های انقلاب ایران، (برگرفته از مصاحبه برایتون، انگلستان (روزنامه اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷)  
 داروین، انقلابی دنیای علم، تا طلوع، شماره یک، ۱۳۵۷  
 درباره آزادی، سوگند، شماره یک، دوره دوم، ۲۷ اسفند ۱۳۵۷ (برگرفته از مصاحبه برایتون انگلستان)  
 با گرگتازی امپریالیسم باید بی دریغ مبارزه کرد، روزنامه بامداد، ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ (برگرفته از یک سخنرانی)  
 اعتیاد در دانشگاه‌های ما، بازتاب، شماره ۳، پائیز ۱۳۵۹  
 امپریالیسم و آموزش همگانی، جوانان‌توده، سال اول، شماره ۳، آذر ۱۳۵۹  
 تربیت معلم، بنیاد آموزش و پرورش انقلابی، پیام مردم، شماره ۲۸، ۲۰ بهمن ۱۳۵۹  
 تیغ دادن در کف زندگی مست، (خلاصه سخنرانی ا ح آریان‌پور در جلسه چهارم آذر ۱۳۶۰، جمعیت ایرانی هواداران صلح) ناشر محمود اعتماد زاده، تیر ۱۳۶۱  
 تاریخ سیاه دیکتاتوری، (برگرفته از جامعه‌شناسی نافرمانی، تیریز ۱۳۵۰) آدینه، شماره ۸۵ - ۸۴، آبان 1372

پاسخ ا ح آریان‌پور بمقاله <لقای شبه در قالب یک سوال، روزنامه رسالت، ۸ آذر ۱۳۷۲، ص ۴  
 رسالت حقیقت یژوهان، چیستا، ویژه جوانان، سال هفدهم، شماره ۱۰، شماره ردیف ۱۷۰، تیر ۱۳۷۹  
 آموزش و پرورش ایستا و آموزش و پرورش پویا، چیستا، سال هیجدهم، شماره ۱۰، شماره ردیف ۱۸۰، تیر ۱۳۸۰

#### مقدمه ی کتاب

شخصیت برتر اندر اسل، کتاب زناشویی و اخلاق، اثر برتر اندر اسل، ترجمه ع منتظم، انتشارات اندیشه، مهر 1341  
 -مقدمه کتاب فریود چه می‌گوید؟ تالیف و ترجمه نصر ا باب‌الحوائجی، بنگاه مطبوعاتی دکارت، آبان ۱۳۴۱  
 درباره نژادگرایی، کتاب ریشه‌ها عمیق‌اند، اثر گو و دوسو، ترجمه امیر فرهمند پور، انتشارات اندیشه، نشر اول، خرداد ۱۳۵۱، (نقل از کتاب زمینه جامعه‌شناسی)  
 -پیشگفتار کتاب جامعه‌شناسی در ایران، دکتر علی اکبر مهدی و دکتر عبدالعلی لحنائی‌زاده، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، نشر توسعه، نشر اول ۱۳۷۴  
 -مقدمه کتاب پویایی گروه و سنجش آن، دکتر محمد رسول گلشن فومنی، نشر شیفته، پائیز ۱۳۷۶  
 -مقدمه کتاب تاریخچه احزاب و حزب دموکرات ایران، صفر زمانی، نشر واژه‌آرا، ۱۳۷۹

#### مطالب مندرج در کتاب‌ها

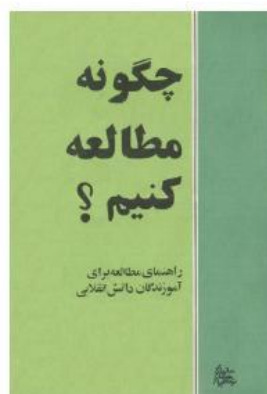
آموزش و پرورش نو، کتاب فن نگارش یا راهنمای انشاء، تألیف و نگارش محمد جعفر محبوب و علی اکبر فرزام، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، اسفند ۱۳۳۳، (نقل از مقدمه کتاب آموزشگاه‌های فردا، اثر جان دیویی)  
 پژوهنده ناخودآگاهی، کتاب کتاب‌هایی که دنیا را تغییر دادند، زیر نظر سیروس پرهام اثر روبرت بی داووز، نشر اول، ابن سینا ۱۳۳۶، نشر دوم (عنوان مقاله کاوشگران روان ناگناه)، کتاب‌های جیبی 1348  
 مردم‌شناسی فرهنگی، ترجمه، کلاید کلان کتاب مرزهای دانش، زیر نظر لین هوایت، کتابفروشی مرکزی، فروردین ۱۳۴۰  
 تاریخ هنر، ترجمه، آلفرد نوی مدیر (با نام مستعار ا پژوهنده)، کتاب مرزهای دانش، زیر نظر لین هوایت، کتابفروشی مرکزی، فروردین ۱۳۴۰  
 تبیین شعر، کتاب تا پل میعاد (مجموعه شعر) اثر حسن ندیمی، (ناشر ندارد)، ۱۳۴۲  
 اخلاق و سلوک انسانی، ترجمه، جان دیویی، کتاب فلسفه اجتماعی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵  
 نگاهی به جامعه‌شناسی نافرمانی، تیریز، ۱۳۵۰، ص ۲۷ - ۸  
 بحثی از منطق، کتاب سیاوشان، زیر نظر احمد نیکو صالح، رشت ۱۳۵۲  
 دو طرح گونه در زمینه آموزش و پرورش، کتاب یادگارنامه فخرایی، به‌کوشش رضا رضازاده لنگرودی، نشر نو ۱۳۶۳  
 دانش گستر، کتاب زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم پروفیسور محسن هشترودی، مجموعه بزرگداشت نامه‌ها (19)، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، اردیبهشت ۱۳۸۰

#### مصاحبه‌ها

درباره جامعه‌شناسی هنری، مجله ماهانه اعتبار جهانی، شماره ۱۴، فروردین ۱۳۴۴  
 گفتگو با دکتر آریان‌پور، نامه دانشجو، شماره ۲، آبان ۱۳۴۵  
 سخنان تکان‌دهنده یک استاد جوان، روشنفکر، ۴ اسفند ۱۳۴۵  
 بن‌بست تاریخی علوم اجتماعی، نگاهی به سیر جامعه ایرانی در ادوار مختلف، فردوسی، مرداد ۱۳۴۶، قسمت دوم  
 <شعر اروپایی و سبک‌های ادبی، قسمت سوم > شعر رسالت شاعر و زمینه اجتماعی، تجدید چاپ در کتاب مجموعه مباحثه‌های علی اصغر ضرابی، انتشارات بامداد، نشر اول، 1351  
 زبان فارسی می‌تواند زبان علم و هنر و فلسفه جدید باشد، فردوسی، سال بیستم، شماره ۹۶۱، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹  
 درباره فرهنگ فلسفه و علوم انسانی، روش‌هایی برای هنرشناسی و جامعه‌شناسی هنری، فردوسی، سال بیستم، شماره ۹۶۲، اردیبهشت ۱۳۴۹  
 نشست با استاد امیرحسین آریان‌پور، هنرجو (نشریه دانشسرای هنر تهران) شماره ۲، نوروز ۱۳۵۷  
 گفتگوی نماینده روشنفکران آزادیخواه اروپا با ا ح آریان‌پور، برایتون - انگلستان ۱۳۵۷ انتشارات گوتنبرگ، فروردین

جامعه ما دیگر دیکتاتوری آنچنانی به خود نخواهد دید، پیغام امروز، شماره ۲، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ (برگرفته از مصاحبه برایتون - انگلستان)  
 گفت و شنودی با ا ح آریان‌پور درباره وظیفه هنر و ادبیات، ویژه‌نامه هنر و ادبیات، شماره ۳، شهریور ۱۳۵۸  
 قرن آینده عصر فوتونیک است، آدینه، شماره ۵۶، نوروز ۱۳۷۰، (قسمت اول)  
 آموزش سنتی نفی خلاقیت آدمی است، آدینه، شماره ۵۸ - ۵۷، اردیبهشت ۱۳۷۰، (قسمت دوم)  
برداشتی مردمی از فرهنگ، دنیای سخن، شماره ۶۱، شهریور و مهر ۱۳۷۳  
 پاسخ و پندار و چند حدیث ساده، دنیای سخن، شماره ۶۲، آبان و آذر ۱۳۷۳  
 خاطراتی از فروزانفر، کلك، شماره ۷۵ - ۷۳، فروردین - خرداد ۱۳۷۵

### کتابخانه به سوی آینده، منتشر کرد!



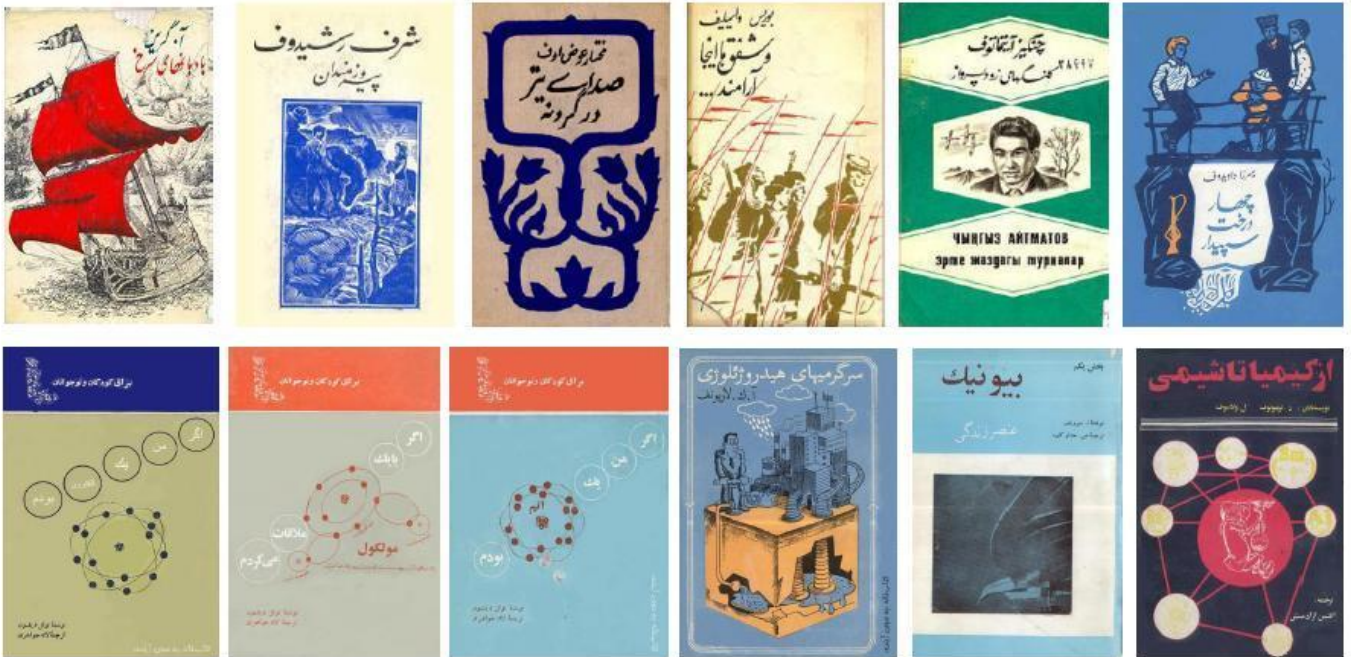
کتابخانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتابها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

به زودی منتشر می‌شود:



**قاعده علم همین است خاص کت دهد از جهل و تکبر خلاص (امیر خسرو دهلوی)**

در دست تهیه:



## ... کار و دانش را به تفت زر بنشانیم ...

انتشار این سری از کتاب‌های کتابخانه «به سوی آینده» به افتخار قرار گرفتن قریب الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها: **حزب توده ایران**. در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد.

کتابخانه «به سوی آینده» (هوادار حزب توده ایران)

